

نگاهی به روند طنز در پیشینه ادبیات فارسی

مهوش واحد دوست*

چکیده

موضوع‌های مورد بحث در این مقاله عبارتند از: تعریف و روشنگری طنز، طنز رئالیستی، پیوند هزل و هجو با طنز در گذشته ادبیات ایران. این جستار نخست به‌ریشه طنز در زبان فارسی می‌پردازد و شروع طنز رئالیستی در ادبیات را به‌پس از نهضت مشروطیت منسوب می‌دارد. روی هم رفته مشخصات و ویژگیهای طنز و تفاوت آن با هزل و مسخرگی و بررسی شیوه طنزنویسان و ادیبان ایرانی در متون مختلف ادبیات غنی فارسی، مورد بحث قرار می‌گیرد.

چشم‌اندازی برگستره طنز در ایران

گستره طنز در ادبیات، پهنه «مجاز» است، که هم پژوهشگران وادی علم «بیان» در ادبیات و هم زبان‌شناسان^۱، ژرفای آن را فراخور دانش خویش ساخته و پرداخته‌اند. یکی از این بی‌کرانه‌های دنیای «مجاز»، گستره طنز است که هر یک از زبانهای دنیا به‌روشنگری و تعریف آن پرداخته‌اند. برای نمونه، طنز «به‌دسته‌ای از نوشته‌های ادبی» گفته می‌شود که با دستمایه «آیرونی»^۲ و «تهکم» و طعنه به‌استهزاء و نشان دادن عیب‌ها، زشتی‌ها، نادرستی‌ها و مفاسد فرد و اجتماع می‌پردازد.

* استاد دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی (ایران).

۱. ر.ک: کتابهای علم بیان در ادبیات و معناشناسی در کتاب‌های زبان شناختی.

۲. آیرونی: صنعتی است که نویسنده یا شاعر به واسطه آن، معنایی مغایر با بیان ظاهری در نظر دارد. ر.ک: فرهنگ اصطلاحات ادبی، سیماداد، انتشارات مروارید، تهران، ص ۱۰.

کلمه طنز برابر نهاده واژه Satire است که از Satira و Satura در زبان لاتینی، گرفته شده است و آن ظرفی پر از میوه‌های گوناگون است که به یکی از خدایان فلاح و زراعت هدیه می‌کرده‌اند. بنابراین، کاربرد ریشه‌ای آن در زبان انگلیسی، سرچشمه‌ای اساطیری دارد. البته در ادبیات انگلیسی جاناتان سویفت (۱۷۴۵-۱۶۶۷)، یکی از بهترین تعریف‌های طنز را به دست می‌دهد:

”طنز آینه‌ای است که بینندگان آن به‌طور عموم چهره کسی جز خودشان را در آن کشف می‌کنند و این علت عمده استقبال است که نسبت به طنز در دنیا وجود دارد و به همین خاطر است که کمتر کسی از آن می‌رنجد“^۱.

در زبان فارسی نیز از سویه‌های گوناگون به‌روشنگری طنز پرداخته‌اند. اما از آنجا که طنز رئالیستی (واقعی) پس از نهضت مشروطیت پا گرفته است، سخن سنجان گذشته کمتر به تعریف کاربردی آن پرداخته‌اند. از میان پژوهشگران پسین، دکتر یحیی آراین‌پور در تاریخ ادبیات خود، این‌گونه به‌روشنگری می‌پردازد.

”طنز عبارت است از روش ویژه‌ای در نویسندگی که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی و ناجور زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به‌صورتی اغراق‌آمیز یعنی زشت‌تر و بد ترکیب‌تر از آنچه هست نمایش می‌دهد، تا صفات و مشخصات آنها روشن و نمایان‌تر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه یک زندگی عالی و مأمول آشکار گردد“^۲.

با پیش رونهادن زبان طنز، انگیزه طنز، زمینه طنز، هدف طنز و دیگر ویژگی‌های آن، تعریف‌های زیادی را می‌توان به دست داد. البته زبان و هدف در طنز نوشتاری و گفتاری از برجستگی شایانی برخوردار است که می‌تواند دیگر ویژگی‌ها را در خود نهادینه ساخته به قلمرو طنز واقعی نزدیک‌تر گردد. این‌گونه ویژه در گستره هنر، از روح‌های حساس و بی‌تاب سرچشمه می‌گیرد، گویی با کنار هم نهادن ناسازها، خنده‌ای ناخواسته را برمی‌انگیزند.

۱. سیماداد: فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، تهران، ص ۲۰۸.

۲. یحیی آراین‌پور: از صبا تا نیما، ج ۲، شرکت سهامی جیبی، تهران، ج ۲، ص ۳۶.

نخستین بنیاد طنز بر شوخی و خنده استوار است (بنیادی نمایه‌ای و رویه‌ای) اما این خنده از گشایش روح و روان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه آن چنان تلخ و گزنده و سرزنش‌آمیز و سرکوفت‌آور است که گاه زبان نیشدار و زنده آن می‌تواند گناهکاران را به‌خود آرد و آن روی زشتشان را و امید تا دیگر رویه‌ای نهانی آنها به‌جنبش آید و گجستگی و پلیدی را از سرشت آنها بزاید و پی‌آمد آن نوش‌آگین بوده خجستگی و بهبود جامعه را به‌همراه آرد.

بی‌جا نیست که پاره‌ای از پژوهشگران آن را به‌کار جراحی که زخم را می‌شکافد و چرک و کثافت را بیرون می‌ریزد، مانند کرده‌اند. اما اینکه طنز تا چه ژرفایی زخم‌های دردناک اجتماع را بکاود و تا چه اندازه‌ای بر دلها کارگر شود، در پیوند با مهارت هنر طنزپرداز بوده، از این دیدگاه می‌تواند در بوتۀ سنجش نهاده شود.

«گاهی خنده و شوخی، گذران و اندک، زاییدهٔ عیب‌ها و اشتباه‌های کوچک و بی‌اهمیت است و زمانی تلخ و زهرآگین و ناشی از کاستی‌ها و جرثومه‌های تباهی و گمراهی‌هایی است که مقام اخلاقی بشری را کاهش می‌دهند. پس هرچه دشمنی نویسنده و کینه و بغض او نسبت به‌رخدادهای زندگی فزون‌تر و قوی‌تر باشد، به‌همان نسبت طنز کاری‌تر و دردناک‌تر می‌شود و از شوخی و خندهٔ ساده و سبک در گذشته به‌پایگاه والای خود که همان «طنز واقعی» باشد، نزدیک‌تر می‌گردد»^۱.

واژه‌ها، در دست طنزپرداز همانند گلوله‌های سُرپی هستند که با سلاح زبان سنگر زشتی‌ها و پلیدی‌های جامعه و دل‌های ناآگاه را آماج خود می‌کند، باشد که گل‌های زندگی آرمانی را در بستر خشکیده رود گندها و آلودگیها بارور سازد. از دیدگاهی «طنز در روند فزونی خود، به‌طور معمول نمایانگر دو بینش جداگانه است. برپایهٔ یک بینش، انسان در بنیاد و سرشت خود موجودی پاک و نیک خواه است، اما به‌دلیل‌های فراوانی نیکی سرشتین خود را از یاد می‌برد. در اینجاست که طنز با برجسته نمودن بدی‌ها و جرثومه‌های تباهی، او را از این ناخودی و ناآگاهی

۱. یحیی آرین‌پور: از صبا تا نیما، ج ۲، شرکت سهامی جیبی، تهران، ج ۲، ص ۳۶.

به درمی آورد و به شاهراه حقیقی و نهادینه‌اش، رهنمون می‌شود. «هوراس» با طنز سازوار خود، چنین باوری را در آثار خویش نمایان ساخته است. ولی برپایه بینشی دیگر، بدی همیشه بر انسان پیروز است و نیکی در هستی او نایاب.

پیش کشیدن حقیقت به زبان طنز، انگیزه‌ای می‌شود که انسان از گرایش به سوی زشتی‌ها و پلیدی‌ها دست بردارد. در این بینش، طنزنویس با طنزی خشک و گزنده، بی‌هیچ گذشتی بر بدی‌ها می‌تازد.^۱

بدین گونه می‌بینیم که طنز هنر تُنک و ظریفی است و نویسنده طنز روی لبه تیغ راه می‌سپارد، از سویی اگر زیاده از کرانه طنز، آن را جدی بگیرد به دشنام نامه‌ای دگرگون می‌شود و اگر زیاده آن راسست کند، به گونه چیز خنده‌آوری درمی‌آید که خواننده به جای آن که به درونه طنز بخندد به ریش خود نویسنده می‌خندد (شاید بتوان گفت صدی نود نوشته‌های طنزآلود امروزه، برهنه و درمانده از نمودن ویژگیهای طنز واقعی هستند).

طنز از سویه‌ای با شعر ماندگی دارد، چه از یک سو نیاز به الهام و از سویی دیگر نیاز به سرشتی دارد که بتواند تخیل خود را به سیلان در خور و وارد. از این دیدگاه طنز پرداز همانند «مینیاتوریستی» است که آهسته و اندک اندک و با تُنک کاری بنیاد پیچیده طنز خود را پی می‌افکند. دست هنرمند در گونه‌های دیگر هنر باز است ولی در هنر طنز (در عین ناسازواری) باید سازواری درخور و بایسته میان پهنا و تنگنا، احساس و کارکرد، اندیشگی و بینش یا اندیشیدن و وا نمودن وجود داشته باشد و نیز بتواند ذهنیت را به عینیت درآمیزد. هدف طنز عبارت است از رسیدن به خنده از فوری‌ترین و کوتاه‌ترین راه‌ها، از این رو طنز با این قصد و آهنگ که اثر طنزآمیز باید فوری پس از خواندن خنده یا حس خنده را برانگیزد، ساخته می‌شود.

طنز واقعی هرگز از زندگی دور نیست، بلکه بخشی از زندگی آدمی، به ویژه بخشی که مضحک و خنده‌دار است در برابر چشم خواننده نمایش داده می‌شود. در پیشینه ادب فارسی طنزهای دهخدا در صور اسرافیل، چرند و پرند، از این گونه‌اند.^۲

۱. سیماداد: فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، تهران، ص ۲۱۰.

۲. رضا پراهنی: قصه‌نویسی، نشر نو، تهران، ص ۵۳۷.

نمایه و بنیاد رویه‌ای طنز بر خنده نهاده شده است. با پیش رو داشتن این ویژگی باید گفت:

«خندانان آسان نیست (لااقل دشوارتر از گریاندن است!)، نه هر شوخی و شیرین کاری مردم را می‌تواند بخنداند، از آنکه در خنده سرگشتگی و درماندگی خرد هست و در گریه دردمندی روح و روان. هنر کارکردی طنز تا آنجاست که گاهی می‌تواند، بلاهای سخت را هم آسان و بی‌اهمیت بنماید. از آن گذشته، ویژگی دیگر طنز اجتماعی در واقع اعتراض به نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌های یک جامعه است. نهایت اینکه گویی جامعه نمی‌خواهد اعتراض‌ها را صریح و بی‌پرده بشنود و با برهنگی واقعیت‌ها اجتماعی روبه‌رو شود. این پوشیده‌گویی گاه از آن است که خود شاعر جسارت ندارد تا بی‌رمز و کنایه انتقادش را بر زبان راند و گاه ذوق مردم و احوال زمانه چیزی جدی و بی‌پروا را نمی‌پسندد»^۱.

در پهنه داستان‌پردازی نیز می‌توان گفت که طنز بر سه پایه نهاده می‌شود: «پایه نخستین عبارت است از «وضعیتی غیر واقعی» که طنزنویس از راه اغراق و مبالغه آن را به‌وجود می‌آورد. گرچه این وضعیت غیرواقعی است ولی طرز برخورد نویسنده با آن جنبه واقعی یا واقع‌گرایانه دارد. یعنی او با وسائلی عینی و واقعی یک موقعیت غیرواقعی به‌وجود می‌آورد، تکنیک او عینی است ولی به‌وسیله این تکنیک عینی درباره مواد و مضامین نوشته‌اش راه اغراق می‌پیماید. بر این نمونه طنز «گندم» دهخدا (ر.ک: چرند و پرند یا روزنامه صور اسرافیل) تردیدی نیست که یک خروار گندم پس از صد روز تبدیل به یک خروار تلخه و سیاهدانه نمی‌شود و این وضعیت غیرواقعی است که اغراق شده، ولی نویسنده با تکنیک خود، با کمک‌گیری از هنر افزون‌نمایی آن را واقعی و عینی می‌نمایاند. «وضعیت دوم» در طنز «گندم» دهخدا، این است که چیزهایی که داخل گندم ریخته شده، بیش از آن حدی است که قابل تحمل باشد، نویسنده به‌ظاهر شروع به اغراق کردن درباره گندم کرده و در صد من گندم، صد من

۱. زرین‌کوب بروجردی، عبدالحسین: شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، انتشارات جاویدان، تهران، ص ۱۵۴.

تلخه و سیاهدانه و غیره دیده است ولی در باطن، ما را از وضعیت واقعی جنس گندم آگاه کرده است.

اصل سوم «موقعیت اجتماعی» است که از طریق اصل و پایه نخستین به اصل دوم و از طریق اصل دوم به اصل سوم پی می‌بریم، یعنی می‌فهمیم که گرچه ممکن نیست به جای صد من گندم، صد من تلخه و سیاهدانه به مردم بدهند، ولی موقعیت اجتماعی طوری است که هر آن ممکن است به مردم جنس تقلبی بفروشند، سر مردم را به هزار وسیله کلاه بگذارند و...!

اگر ما ویژگی‌های بنیادین یک طنز واقعی را پیش رو نهمیم و به‌چند و چونی آن بپردازیم، باید بگوییم که درباره نوشته‌ها، تنها «خنده» را کار مایه یک نوشته خنده‌ناک دانسته‌اند ولی در لابلای سخن خود از هدفمند بودن و از ابزارهای آن نیز سخن گفته‌اند. از این رو هزل، هجو، طنز و... را یکی دانسته و با عنوانی همانند از آنها یاد کرده‌اند (ر.ک: متن‌های کلاسیک ادبیات فارسی). نیاز به یادآوری است که طنز با درون مایه کاربردی خود، ممکن است رگه‌هایی از هزل یا هجو یا لطیفه و... را نیز داشته باشد ولی باید گفت هر هجو و هزل و نوشته خنده‌آگینی طنز نیست.

جداگانگی بنیادین هنر طنز با آنها در هدفمندی آن است در واقع «طنز یک هنر، یک فن با ارزش‌های ویژه‌ای است و پرداختن به طنز به عنوان تمسخر، دست انداختن و عیب‌شماری یک قوم و ملت و طایفه و شهر و روستا نیست»، و به‌دور از یک طنز واقعی است، اگر طنزپرداز یک شخص یا یک طبقه اجتماعی را در تیر رس خود می‌نهد، برتافته از کینه‌ای است که عملکرد دور از انسانیت آنها خشم طنزپرداز و مردم را برانگیخته است. این شخص می‌تواند توانگری بی‌انصاف، زمامداری بی‌عدل و داد، شیخی دنیادار، عالمی بی‌عمل، و یا هریک از افراد یا قشرهای گوناگون جامعه باشد. در تراژدی به‌طور معمول کارهای برجسته و قهرمانی و والای فرد یا جمع ستوده می‌شود

۱. رضا پراهنی: قصه‌نویسی، نشر نو، تهران، ص ۴۹-۵۳۹.

ولی در طنز کارهای نامعقول، نامردمی، بزدلی و خلاصه پستی‌ها و شرارت‌های آدمی وصف و نکوهیده می‌شود.^۱

در واقع طنزپردازان می‌خواهند "جنایت را رسوا و حماقت را مسخره کرده تا می‌توانند آنها را ریشه کن کنند، از این‌روی هجاگویان هدفمند و طنزپردازان، بدسرشت و بدخواه نوع بشر نیستند، بلکه آنها از بی‌خبری و نادانی و فریفتگی مردم به‌عوام فریبی شیادان ریایی و... غصه می‌خورند و از اینکه دنیا داران و سیاستمداران از ضعف‌های روحی و ذهنی آنها سود جسته، برگرده آنها سوار می‌شوند، ناراحت هستند و چون بیشتر اوقات انتقاد صریح و جدی از رفتار و کردار این گروه شمشیر بسته ممکن نیست و مردم نیز استدلال عقلی و بحث علمی و فلسفی را بر نمی‌تابند، نیت خود را در لباس داستان‌های هزل‌آمیز و مسخره یا طنزها و دشنام‌های خنده‌انگیز می‌پوشانند تا شاید مردم را از اسارت حماقت و بی‌خبری و فریفتگی به‌در آورند. در پیشینه ادب ایران انوری، سنایی، مولوی و... بارها گفته‌اند که هنرشان (به‌معنی طنز) هزل نیست بلکه آگاهی دادن است:

هزل تعلیم است آن را جدّ شنو تو مشو بر ظاهر هزلش گرو^۲

*

هر جدی هزل است پیش هازلان هزلها جدّ است پیش عاقلان^۳

*

هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است
گرچه با هزل جدّ چو بیگانه است هزل من همچو جدّ هم از خانه است^۴

۱. فرجیان، مرتضی و محمد باقر نجف‌زاده بارفروش: طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب، ج ۳، چاپ و نشر بنیاد، تهران، ص ۸۱۹

۲. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، ج ۲ (دفتر سوم و دفتر چهارم)، چاپ پنجم ۱۴۰۸/هـ ۱۳۶۶ هـ ش، ص ۴۸۹.

۳. همان.

۴. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم: حدیقه‌المحذیقه و شریعه‌الطریقه، به‌جمع و تصحیح مدرّس رضوی، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۲۹ هـ ش. ص ۷۱۸.

بسیاری از هجوها و هزل‌های طنزگونه در شعر و نثر گذشتگان اگرچه به ظاهر نفرت‌آلود بیان شده، ولی در اندرون آنها عشق عمیقی به حقیقت، شرافت، پاکدامنی و جمال راستین نهفته است که با درنگ و ژرف‌نگری در آن می‌توان به جداگانگی رویه هزل با باطن جد آن دست یافت، مانند «اخلاق الاشراف» عبید زاکانی و...

در واقع آرمان خواهی طنزپرداز است که او را به کار بست ابزارهای هزل و هجو در طنز و می‌دارد، زیرا وضع اخلاقی افراد یا اجتماع موجود او را راضی نمی‌سازد، از این رو او به دنبال وضعیتی بهتر می‌گردد و چون آن را در بنیادهای موجود نمی‌یابد، یا ارزش‌های مورد نظر را مورد حمله انگیزه‌های فاسد و تباه سازنده می‌بیند، به دفاع از باورهای خود می‌پردازد و با ابزارهای مسخره و طنز، وضع موجود را انتقاد می‌کند^۱، حتی گاهی شاعران با مدح‌های مبالغه‌آمیزی که با منطق انسان در تضاد هستند، به مسخره کردن ممدوحان خود پرداخته‌اند^۲.

آن‌گونه که بیشتر نیز یاد شد، «خنده» بنیاد سرشتینی است، خنده‌ای که واقعیتی تلخ را در خود نهفته دارد. «اوضاع، احوال و شرایطی که خنده را به وجود می‌آورد قرن‌ها موضوع بحث فیلسوفان بوده است»، درباره این‌که «چیز» خنده‌آور چیست؟ سخن گفته‌اند، به قول ارسطو «خطا یا نقصی که دردناک یا نابودکننده نیست، انگیزه خنده می‌شود». به گفته شوپنهاور «هر بیانی که در او ناسازگاری باشد خنده‌انگیز است» و... کوتاه گونه می‌توان گفت: عناصر اصلی خنده عبارت است از ادراک ناگهانی تناقض موجود میان وضع چیزی چنان‌که هست و چنان‌که باید باشد یا چنان‌که منتظریم و فکر می‌کنیم باید چنان باشد.

از دیدگاهی دیگر: خنده عبارت است از به‌جوش آمدن خون بر اثر اینکه انسان چیزی را می‌بیند یا می‌شنود که او را سرگرم ساخته، از جا می‌پراند و یا حرکت می‌دهد. بی‌درنگ نتواند توانایی خود را جهت پیوند آن وضع با اندیشه‌های خود، به کار اندازد،

۱. اصغر حلبی، علی: مقدمه‌ی بر طنز و شوخ طبعی در ایران، انتشارات پیک، تهران، چاپ اول ۱۳۶۴ ه.ش،

ص ۵۷

۲. همان، ص ۴۵-۵۷.

خنده بر وی پیروز می‌شود.^۱ باید در نظر گرفت که خنده در طنز دارای درون مایه نیشخند است، هدف خندانان با معنی کاربردی آن نیست، در واقع گریاندن است، نیشخند طنز کنایه‌آمیز و آمیخته با خشم و قهری است که با ژرف‌بینی و خودداری و عفت حکیمانه‌ای در آمیخته است. زیرا طنز با نوعی شرم و تملک نفس توأم است، متانت و پرده‌پوشی بن مایه آن است، در طنز پیامد هر خنده‌ای عبرت است و آگاهی، بنابراین «خنده» در هر طنز واقعی ابزار جنگ طنزپرداز است که با آن به جنگ ناشایست‌ها و نارواها می‌رود و با آنها به ستیز برمی‌خیزد.^۲ زیرا با حقیقت شوخی کردن، جدای گفتن حقیقت به زبان شوخی است، نکته دیگر اینکه مسخرگی کردن جدای نیشخندزدن است. در واقع طنز میوه گوارایی است که از پیوند هوش سرشار و ذوق سلیم به وجود می‌آید. آنچه طنز را ظرافت و لطافت می‌بخشد، طبع حساس و شاعرانه و اندیشه انسان دوستانه است.^۳

از سویه زبان و پردازش، طنزگاه در شعر و نثر و گاه به گونه‌ای نمادین در رفتار و کردار و... نمود پیدا می‌کند. بنابراین باید گفت: طنز تنها در حکایت نیست، بلکه ممکن است در احوال، کردار، رفتار و گفتار عادی و معمولی مردم نیز یافته شود، گذشته از آنها می‌توان آن را در باورها، متلها و مثل‌های هر ملتی جست. از آغاز آفرینش تاکنون به دیرنگی و پهنای تاریخ انسانی، طنز ریشه دارد و به عنوان پدیده‌ای روزمره رخ داده و رخ می‌نماید. با نگاهی بر قلمرو طنز، می‌توان صورتهای گوناگون آن را به عنوان طنزهای روستایی، شهری، بازاری، محلی، مدرسه‌ای، خانگی، سیاسی و... بخشبندی کرد. این گونه طنزها فراوانند و دارای نمادها و فرمها و معانی گوناگونی هستند. برای نمونه: مترسک سر خرمن، لنگیدن کسی، با عصا راه رفتن پیر مردی، رفتار عینکی شدن کسی و... که همه گونه‌های عادی و نخستین طنز هستند و به عنوان کالبد نخستین آن به شمار می‌آیند. گاهی واژگان نیز به تنهایی در بردارنده درون مایه طنز

۱. ر.ک: شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاقی، ص ۹۲.

۲. اصغر حلبی، علی: مقدمه‌یی بر طنز و شوخ طبعی در ایران، انتشارات پیک، تهران، ص ۵۹.

۳. کسمانی، علی اکبر: نویسندگان پیشگام در داستان‌نویسی امروز ایران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، چاپ اول ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۱۷۴؛ مقدمه طنزآوران امروز ایران.

هستند. گذشته از اینها، دنیای نگاره‌ها در نقاشی پهنه گسترده‌ای برای طنز می‌تواند باشد، کاریکاتورها بهترین نمونه از این‌گونه‌اند.^۱

اینکه همه مردم از شنیدن و دیدن و خواندن طنز لذت می‌برند، بر چه انگیزه یا انگیزه‌هایی استوار است یا چه چیزی موجب خنده می‌شود مانند: در گل افتادن مردی شیک‌پوش یا... و در مورد اینکه از شنیدن یا دیدن آزار یا کاستی و عیب کسی به مردم بشاشتی دست می‌دهد که پیامد آن خنده است، باید گفت در روان‌شناسی تنها بیماران مازوخیستی هستند که از آزار دادن دیگران لذت می‌برند، آیا رگه‌ای از این بیماری در همه مردم نهادینه است؟ ولی با این انگاره که طنز هدفمند است، نمی‌تواند صدق بکند زیرا، با وجودی که موجب لذت و خنده خواننده یا شنونده یا بیننده می‌شود، روح شخص را در برابر بی‌عدالتی‌ها و ستم‌ها تسکین داده، چه بسا بر جرأت و جسارت او در برابر ناروایی‌ها بیفزاید، در نتیجه او را از نومیدی و سرخوردگی و افسردگی (بحثی در روان‌کاوی و روان‌شناسی) باز دارد، پس وقتی از افتادن کودکی، لنگیدن پیری، مشت و لگد خوردن ناگهانی کسی در وضعیت‌های ویژه به‌خنده می‌افتیم، شاید بتوان گفت که رگه‌ای از این بیماری در همه ما نهفته است؟ از این رهیافت طنز گونه اگر بگذریم به‌گفته یکی از پژوهشگران طنز می‌توان پرداخت که طبع ملول عامه، خیلی زود از چیز جدی خسته می‌شود، به‌ویژه علاقه و شوقی که به شوخی و مسخرگی دارد، انگیزه خوبی برای شاعر یا نویسنده است که بتواند واقعیت‌های تلخ را با شوخی و خنده همراه کند. هدف عمده از شعرهای رکیک و مطایباتی که نزد سعدی خبیثات نام گرفته، تفریح عامه است و نیز ارضای میل سرکوفته‌ای که به‌لفظ رکیک دارند و میل شدیدی که آداب و رسوم گاهی آن را محدود و سرکوفته می‌کند. بهر روی قبول و شهرت بیشتر طنزهای آمیخته با فحش و هرزگی و شوخی‌های زننده، به‌علت همین گرایش درونی مردم به آنهاست و همین نکته است که شاعران هزل‌گویی چون منجیک ترمذی و سوزنی سمرقندی و حکیم کوشککی تا یغما و ایرج را نزد مردم نامی و خنیده کرده،

۱. کسمانی، علی اکبر: نویسندگان پیشگام در داستان‌نویسی امروز ایران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ص ۲۱۰.

شعرشان را بیش و کم در هر دوره‌ای بر سرزبانها انداخته است. شوخی‌های این شاعران گرایش و تمایل مردم را به شنیدن زجر و رسوایی دیگران ارضا می‌کرده است (حالتی مازوخیستی!) به‌ویژه که این زجر و رسوایی اخلاقی با زشت‌ترین دشنام‌ها و متلک‌ها همراه بوده است و چه بسا که جدی‌ترین آدمهای موقر هم به‌خاطر جاذبه و تجانس با این عوالم احساس، پنهانی از شوخی‌ها لذت برده و می‌برند، ناگفته نماند که بیشتر این شاعران و نویسندگان هجوگوی، افرادی آگاه و خردمند در جامعه خود بوده‌اند در واقع نوشته‌های آنها طنزهایی است با دست مایه هجو، نگاهی بر اوضاع اجتماعی و سیاسی آنان این نکته را آشکار می‌کند و لذت مردم هم بیشتر به‌خاطر آن است که قربانیان طنزپردازان اشخاص صالح و درستکاری نبوده‌اند، بنابراین هجوها و طنزهای نیشدار آنها، با کنایه‌هایی گزنده یا مضحک در باب اطوار و احوال انسانی است. کنایه‌هایی که ظلم و تجاوز را غالباً پست و حقیر می‌کند. شهرت و قبولی آنها، بیشتر به‌سبب لذتی است که انسان گاه از اهانت دیدن دیگران می‌برد و اگر این اهانت و مسخرگی درباره قاضی یا امیر یا وزیر یا... باشد^۱ که همه از دست آنها در رنج هستند، ارضای روحی مردم و طنزپرداز می‌تواند توجیه شده و پذیرفتنی باشد و نیز می‌توان آن را با بیماری مازوخیستی در روانشناسی بالینی برابر ندانست.

ابزارهای طنز و دیگر همانندهای آن را، می‌توان کوتاه‌گونه چنین به‌شمار آورد:

۱. تحقیر: طنزپرداز برای آنکه حقایق را برای خوانندگان خود، به‌ویژه مردم ساده لوح آشکار سازد، قربانی خود را تحقیر می‌کند و به‌هر وسیله ممکن که بتواند، حتی با بد دهنی و دشنام زشت، قدر و منزلت او را می‌کاهد و گاه از همانند کردن او به‌جانوران درنده خوی و مردار خوار و... باز نمی‌ایستد. دیگر اینکه او را از همه تصنعات و شؤون ساختگی و بستگی و بی‌ارزش عینی برهنه می‌سازد و بی‌آن همه، او را در منظر دید خوانندگان می‌نشانند تا ببینند و داوری کنند.

۱. فرجیان، مرتضی و محمد باقر نجف‌زاده بارفروش: طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب، ج ۳، ص ۸۱۷
مقدمه‌یی بر طنز و شوخ طبعی در ایران، ص ۹۶.

۲. مانند کردن به جانوران: از روزگاران گذشته، افسانه‌سرایان و داستان‌پردازان، گاهی برای بازگویی هدف‌های خود، از جهان جانوران و حرکات و سکنت آنها سود جست‌اند، زیرا گفتار بی‌پرده یا بدگویی و ریشخند مستقیم بزرگان و فرمان‌روایان و قربانیان خود را، کاری ناممکن می‌دیدند، چون تکفیر و کشته شدن در پی آشکارگویی نهفته است. برای نمونه از این همانند سازی‌ها می‌توان از حکایت‌های کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه و قطعات تمثیلی انوری، مولوی، پروین اعتصامی و... نام برد.

۳. مانند کردن به گیاهان یا چیزهای دیگر: گاهی طنزپرداز از همانند کردن انسانها به گیاهان نیز بهره می‌جوید و از راه گفتگو میان دو گیاه یا چیزی دیگر، آرمان خود را از زبان آنها، بازگو می‌کند.

۴. کودن‌نمایی (تحامق): بدون شک کم‌خردی مایهٔ یاوه‌سرایي است، اما بیشتر کسانی که به طنز و گونه‌های آن پرداخته‌اند، نه تنها مردمانی ابله و کودن نبوده‌اند، بلکه بسیاری از آنها، در عین هوشمندی و زیرکی، در شناخت بیماری‌های اجتماعی و نابسامانی‌ها اجتماع و زمانهٔ خود، از مردم دورهٔ خویش آگاه‌تر نیز بوده‌اند. آنها برای انتقاد از شخص یا طبقهٔ خاصی خود را به نادانی زده، در زیر حرف‌های مسخره‌آمیز، حقیقت‌های اجتماع و افراد را بیان می‌کردند. برای نمونهٔ بهلول که برای بازگویی واقعیت‌ها خود را به دیوانگی زده بود و نیز گروه دلکها و مسخرگان درباری نیز از همین زده هستند.

۵. ستایش اغراق‌آمیز و نامعقول: «مدح» گرچه درست رویاروی هجو است می‌تواند از ابزارهای طنز و گونه‌های آن به‌شمار آید، زیرا زمانی که مدح و ستایش از حد معقول بگذرد و شاعر و نویسنده برای خشنود کردن ممدوح خود، دروغ‌های «شاخدار» بگوید، از شنیدن آنها، به‌شونده احساس خنده دست می‌دهد، خیال می‌کند که نویسنده یا شاعر قصد ریشخند داشته است. ادبیات گذشته ما انباشته از این گونه مدح‌هاست.

۶. تهکم^۱، دشنام: نیز از ابزارهای دیگر طنز هستند. طنزپردازان با دشنام و بد دهنی گاه به سوی قربانی خود آتش می‌گشایند.^۲ به گفته سوزنی سمرقندی: "در هجا باید دشنام داد نه برّه و حلوا"^۳.

اما درباره انگیزه نهادین پیدایش طنز در بین هر ملّتی باید از ستمها و بی‌عدالتی‌ها و جنگ‌ها و یورش‌ها و... نام برد که بر مردم یک سرزمین در طول زمان روا داشته شده است. با نگرشی بر تاریخ گذشته ایران، درمی‌یابیم که در گذر زمان این سرزمین همواره جولانگاه خود کامگان بوده که تأثیری بنیادین بر هنرهای این سرزمین گذارده است. هنر طنز ما نیز بازتاب همین تاخت و تازهای خودی و بیگانه است. از سوی دیگر همه این رخدادها بر فرهنگ مردم تأثیر گذارده‌اند و گاه نیز پاره‌ای از عناصر فرهنگی گویای طنزی نهفته هستند. گذشته از آن فرهنگ یک قوم و ملت را نیز می‌توان در گونه‌های طنز یافت. به گفته محمد علی جمال‌زاده:

"اشعار و قطعات فکاهی، زبان حال همه مردم حتی بینواترین و مستمندترین آنهاست. اگر بخواهیم بدانیم که هر قوم و ملّتی چگونه فکر می‌کند و به چه چیز می‌اندیشد، آرزوهایش کدامند، در جستجوی چیست و چه می‌خواهد و چه می‌گوید و چه می‌جوید، یکی از بهترین راه‌ها برای پاسخ به این پرسش‌ها، همانا رسیدگی درباره داستان‌های فکاهی آن قوم خواهد بود. از سوی دیگر نوشته‌های طنزآگین بازتاب آرزوها، گله‌ها خرسندی و شادی‌ها و سوگواری‌های همه قشرهای مردم به همان زبان خودشان است، یعنی زبان طبقه‌ای که در نزد ما «کوچه بازاری» «خرده پا» و «کاسبکار»، نام گرفته، سخن می‌گوید"^۴.

البته با نگاهی دوباره بر تاریخ ادبی این سرزمین می‌توان گفت:

۱. تهکم: کسی را بستایند، اما لحن بیان نشان دهد که مقصود از ستایش تحقیر است در بسیاری از موارد تهکم همان ذم شبیه به مدح است. (فرهنگ اصطلاحات ادبی، سیماداد، انتشارات مروارید، ص ۹۳).
۲. زرّین کوب بروجردی، عبدالحسین: شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، انتشارات جاویدان، ص ۹-۱۵۵.
۳. سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین محمد بن علی: دیوان سوزنی سمرقندی، به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی، ص ۱۴۳.
۴. اصغر حلبی، علی: مقلّمه‌یی بر طنز و شوخ طبعی در ایران، انتشارات پیک، تهران، ص ۶۲-۹۶.

”در ادبیات کلاسیک فارسی، طنز به صورت نوعی اثر مستقل ادبی و به مفهوم واقعی، بسیار کمیاب است. آنچه به چشم می‌خورد، رگه‌هایی از گفتارها و حکایت‌های طنزآلودی است که در کنار هجو و هزل زندگی و رشد کرده. دیرینگی پاره‌ای از آنها، به برخی متون آریایی که در آنها خدایان این قوم وصف شده‌اند، می‌رسد. در زمان ساسانیان به‌ویژه در وصف پادشاهی انوشیروان، حکایت‌هایی وجود دارد که می‌توان در آنها، رگه‌هایی از طنز را یافت: مانند خر مظلوم و زنجیر عدل انوشیروان و... توگد حقیقی طنز در دوران پس از اسلام به‌ویژه طی قرون ششم و هفتم هجری به‌طور عموم و ادبیات صوفیه رخ نموده است. حکایت‌های طنزآمیز صوفیه، هم چاشنی اجتماعی دارد و هم ذوق فلسفی. طنز ایرانیان بازتاب عتابی است که مجذوبان در جذبۀ عرفان نسبت به ذات حق ابراز کرده‌اند و حکایت از طغیان انسانی آگاه دارد که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی نمی‌تواند ساکت بنشیند... در الهی‌نامه عطار نمونه‌ای از این طنز فلسفی را در حکایت «دیوانه‌ای که به نیشابور می‌رفت»، می‌توان یافت.^۱

”زهر انتقاد و گفتار هجوآمیز در اشعار حافظ و عبید نیز هست اما چون روند هستند و ثبات هیچ چیز را مسلم نیافته‌اند، زندانه از آن سرخورده، تن به‌مستی و خوش‌باشی و شوخ‌طبعی می‌سپارند و به‌گفته خود به «ریش دنیا» می‌خندند. حافظ از دیدن صوفی شهر که با ادعای نفی جهان و تقوی «لقمه شبه» می‌خورد، زهر انتقاد خود را بر او و مانده‌های او می‌ریزد، آنها را «حیوان خوش علف» می‌نامد و آرزو می‌کند که «پار دمشان دراز» باشد.^۲

درست است که ما در گذشته ادب خود به‌نامهای «هزل» و «هجو» برمی‌خوریم ولی بیشتر آنها دارای درون مایه طنز هستند، چه «طنز» در معنی کاربردی خود به‌دوران پس از نهضت مشروطه برمی‌گردد. هجوهای انوری، خاقانی، سنایی، سوزنی در قرن ششم،

۱. مجله کاوه، طبع مونیخ آلمان، شماره شش، بهمن ۱۳۴۲ ه.ش. به نقل از طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب، ص ۸۰۳

۲. سیماداد: فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۲۰۹؛ ر.ک: دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و قاسم غنی، نشر آروین، ص ۲۰۱.

که انسان‌هایی آگاه بودند، نمی‌تواند به‌دور از این رهیافت باشد. وقتی سنایی با شاهدهی از حرفه‌های گوناگون چون بازاری، قصّاب، نانوا و... عشق می‌بازد، در واقع ویژگی بنیادین طنز را می‌نمایاند، چه طنزپرداز وقتی چیزی را می‌پذیرد، با درشت‌نمایی کردن به‌ردّ و انکار و دشمنی با آن برمی‌خیزد، همان ویژگی که بعدها در شعرهای ایرج میرزا نیز می‌توان یافت. بنابراین آنها که فساد اخلاقی را در جامعه دریافته، آن را درشت‌نمایی کرده‌اند، انگار که بخواهند توی چشم مردم فروکنند تا به‌این وسیله فساد اخلاقی توی ذوقشان بخورد. حتّی پاره‌ای حکایت‌های گلستان نیز به‌دور از این بازتاب نیست. سراج‌الدین قمری آملی (۵۵۰ یا ۵۶۰-۶۲۵ ه. ق.) که از طنزپردازان گمنام اما موفق قرن ششم و هفتم است در مثنوی «کارنامه خود» علل گرایش به‌دایره‌طنز را این‌گونه توجیه می‌کند: «... مردم هزل را بیشتر خریدارند تا جدّ، به‌ویژه در این روزگار، و اهتزاز و نشاطی که از هجو زاید، بیشتر از آن است که از مدح خیزد. زیرا که اغلب مردم مستحق نکوهشند. چون مردم را هجوگویی «وضع الشیء فی موضعه» باشد و لذّت عبارت از ادراک چیزی ملایم و موافق. پس چون هجو مردم‌گویی، حق به‌مستحق رسانیده باشی، و کسی که سامع بود، چیزی موافق ادراک کرده باشد، لذّت خوشتر بود. این گفته درست همان یادکردی است که معاصران وی چون سنایی و خاقانی و پس از آنها مولوی در شعرهای خود داشته‌اند.

شاید از سویه‌ای بتوان هنر طنز ایران را به‌سه بخش^۱ سنتی (فولکلوریک)، کلاسیک و معاصر بخش‌بندی کرد: بخش فولکلور آن در برگیرنده نمایش‌های سنتی چون سیاه‌بازی، بقال‌بازی در حضور، معرکه، گفتگوهای نمایشی ویژه عروسی و دیگر آداب و رسوم و آیین‌ها، شعر، مثل، مثل، لالائی‌ها، چیستان، داستان، افسانه و... می‌تواند باشد، البته طنز فولکلور از دیدگاهی به‌گونه‌های سیاسی، اجتماعی و... یا به‌صورت‌های عمومی تلخ، شیرین، گزنده و... در کالبد هزل و هجو مطایبه و لطیفه و شوخی و متلک و... می‌تواند رخ نماید. دیگر طنز کلاسیک با همان قالب‌های یادشده

۱. اصغر حلبی، علی: مقلّمه‌یی بر طنز و شوخ طبعی در ایران، انتشارات پیک، تهران، ص ۴۳.

۲. فرجیان، مرتضی و محمد باقر نجف‌زاده بارفروش، طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب، ج ۳، ص ۷۹۹.

که به زبان شعر یا نثر بازگو شده است مانند هجوها و غزل‌های قرن ششم و طنزهای صوفیه در قرن‌ها بعد. البته در ادبیات کلاسیک فارسی آن‌گونه که پیشتر نیز یاد کردیم طنز در معنی اصطلاحی آن بسیار نادر است، فقط رگه‌هایی از آن در حکایت‌ها و شعرها، همگام با هزل و هجو بالیده است. سوم «طنز معاصر»، پهنه طنز ایران هیچ زمانی به گستردگی طنز معاصر - به‌ویژه دوره مشروطیت - نبوده است. در واقع، هنگام نهضت مشروطه و پس از آن به‌علت دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی و رواج ساده‌نویسی به‌ویژه روزنامه‌نگاری، طنز به‌عنوان سلاحی برای بازگویی دگرگونی‌ها و واقعیت‌های موجود بود. تنها در این دوره است که طنز در معنی کاربردی آن، به‌عنوان طنز واقعی و رئالیستی رخ می‌نماید درحالی‌که پیشتر با هزل و هجو آمیخته بود. در دوره یادشده، در شعر، سید اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) و در نثر، علی اکبر دهخدا از پیشروان این نوع طنز هستند. به‌جرات می‌توان گفت در آفرینش طنز رئالیستی کسی به‌پای دهخدا نمی‌رسد. برای پیمودن پهنه طنز معاصر جستاری دیگر می‌باید تا چند و چون ژرفای آن دریافته شود.

منابع

۱. اسدی‌پور، بیژن و عمران صالحی: *طنزآوران امروز ایران*، انتشارات مروارید، تهران، چاپ دوم ۲۵۳۶ (۱۳۵۰ ه.ش).
۲. اصغر حلبی، علی: *مقدمه‌یی بر طنز و شوخ طبعی در ایران*، انتشارات پیک، تهران، چاپ اول ۱۳۶۴ ه.ش.
۳. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، ج ۲ (دفتر سوم و دفتر چهارم)، چاپ پنجم ۱۴۰۸ ه/۱۳۶۶ ه.ش
۴. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، نشر آروین، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۳ ه.ش.
۵. رزمجو، حسین: *شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاقی*، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶ ه.ش.
۶. رضا براهنی: *قصه‌نویسی*، نشر نو، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۲ ه.ش.

۷. زرّین کوب بروجردی، عبدالحسین: شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ چهارم.
۸. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم: حدیقه‌الحدیقه و شریعة‌الطریقه، به جمع و تصحیح مدرّس رضوی، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۲۹ ه.ش.
۹. سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین محمد بن علی: دیوان سوزنی سمرقندی، به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی، چاپخانه سپهر، تهران، چاپ نخست.
۱۰. سیماداد: فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، تهران، چاپ اول ۱۳۷۱ ه.ش.
۱۱. صادقی، ابوالقاسم: سرداران طنز ایران، نشر گلغام، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۲. فرجیان، مرتضی و محمد باقر نجف‌زاده بارفروش، طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب، ج ۳، چاپ و نشر بنیاد، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۳. کسمائی، علی اکبر: نویسندگان پیشگام در داستان‌نویسی امروز ایران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، چاپ اول ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۴. یحیی آراین‌پور: از صبا تا نیما، ج ۲، شرکت سهامی جیبی، تهران، چاپ پنجم ۱۳۵۷ ه.ش.
۱۵. دوره مجله صور اسرافیل، انتشارات رودکی، چاپ نارمک، تهران، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۶. مجله کاوه، طبع مونیخ آلمان، شماره شش، بهمن ۱۳۴۲ ه.ش.